بداء يا محو و اثبات از منظر قرآن و حديث

معرفت سال بيست و يكم ـ شماره 173 ـ ارديبهشت 1391، 125ـ141

بداء يا محو و اثبات از منظر قرآن و حديث

سيد عبدالرسول حسينى‏زاده\*

چكيده

«بداء» به معناى مصطلح، از باورهاى شيعه است و در روايات جايگاه ويژه‏اى دارد. اما همواره جمعى از اهل‏سنت با غرض‏ورزى يا نادانسته اين آموزه را بهانه، و شيعه را مورد هجوم قرار داده‏اند. البته معناى لغوى آن يعنى «ظهور و پيدايش رأى جديد» بر خداوند محال است؛ زيرا لازمه آن سبق جهل و حدوث علم بوده كه هر دو بر خداوند محال است. در حالى كه خداوند بر همه چيزها آگاه و هيچ چيز بر او پوشيده نيست. معناى مجازى و اصطلاحى «بداء»، يعنى تغيير مقدّرات از سوى خداوند بر اساس برخى حوادث و تحت شرايط و عوامل ويژه در قضاى مشروط الهى، امرى است ممكن كه آيات و روايات زيادى بر آن دلالت دارد. اين آموزه بر سه مؤلّفه «علم بى‏نهايت خداوند، استمرار مشيّت الهى بر جهان هستى و امكان تغيير سرنوشت انسان به سبب انجام كارهاى خوب يا بد» استوار است. در اسلام انسان مى‏تواند با كارهاى نيك خود، همچون صدقه، نيكى، دعا، استغفار، نيك‏بختى، آسايش، عمر دراز و در مقابل، با ظلم، قطع رحم، بريدن از خدا و ساير كارهاى بد، نگون‏بختى و كوتاهى عمر را براى خود رقم بزند.

اين مقاله با رويكرد قرآنى و روايى با استناد به منابع فريقين، درصدد اثبات اين حقيقت است كه «بداء» به معنايى كه شيعه اماميه بدان معتقد است، در واقع، همان تغيير در لوح محو و اثبات است كه اهل‏سنّت به آن باور دارند و نزاع شيعه و سنى در اين موضوع لفظى است.

كليدواژه‏ها: بداء، محو و اثبات، لوح محفوظ، قضاى محتوم، قضاى مشروط، نسخ.

مقدّمه

«بداء» از مسائل علم كلام و باورهاى شيعه اماميه است كه همواره مورد اختلاف شيعه و اهل‏سنّت بوده. نوعا دانشمندان اهل‏سنّت با تفسيرى نادرست از بداء، آن را از عقايد انحرافى شيعه معرفى نموده و در اين خصوص، نارواترين تهمت‏ها را بر آنها وارد كرده‏اند، در حالى كه بداء به معنايى كه شيعه اماميه باور دارد، در واقع همان تغيير در لوح محو و اثبات بوده كه اهل‏سنّت به آن باور دارند و اين واقعيتى است كه در معارف ناب قرآنى و روايات پيامبر صلى‏الله‏عليه‏و‏آله و اهل‏بيت عليهم‏السلام آمده است.

سؤال اصلى پژوهش حاضر اينكه ديدگاه قرآن درباره بداء و محو و اثبات چيست؟

و سؤال‏هاى فرعى عبارت است از: بداء در آموزه‏هاى شيعه و اهل‏سنّت چه جايگاهى دارد؟ مهم‏ترين مؤلّفه‏هاى بداء چيست؟ دلايل و مستندات قرآنى بداء چيست؟ تفاوت بداء و محو و اثبات در چيست؟ مهم‏ترين آثار و نتايج ايمان به بداء كدام است؟

پيشينه بحث

مسئله بداء نسبت به خدا همواره يكى از مسائل علم كلام بوده كه به سبب آن، گروهى دانسته يا ندانسته شيعه را به كفر متهم نموده و بداء را برگرفته از افكار يهود و نتيجه آن را نسبت دادن جهل به خدا شمرده‏اند.[470]

در روايات معتبرى از امامان معصوم عليهم‏السلام به اين آموزه تصريح شده است.[471] از برخى منابع به دست مى‏آيد كه اين باور از زمان امام صادق عليه‏السلاممطرح بوده و برخى على‏رغم تبيين روشن اين آموزه توسط امامان معصوم عليهم‏السلام، آن را بهانه قرار داده و شيعه را به سبب باور به آن مذمّت كرده‏اند. گزارش شده است كه سليمان‏بن جرير از ياران جداشده امام صادق عليه‏السلام، به سبب اين عقيده بر امام صادق عليه‏السلامخرده مى‏گرفت.[472]

نيز در گفت‏وگويى بين امام‏رضا عليه‏السلام و سليمان مروزى، كه با حضور مأمون انجام شد، آن حضرت با استناد به آيات قرآن و روايات، به اثبات اين آموزه دينى براى سليمان مروزى پرداختند كه در نهايت، سليمان با اعتراف به حقّانيت آن، خطاب به مأمون مى‏گويد: «از اين پس هرگز بداء را منكر نمى‏شوم و آن را تكذيب نمى‏كنم.»[473]

محدّثان شيعه در كتاب‏هاى حديثى با گشودن بابى با عنوان «بداء» روايات آن را گردآورى نموده‏اند.[474] دانشمندان شيعه، به ويژه متكلّمان،[475] در طول تاريخ، به دليل اهميت آموزه «بداء» و براى دفاع از عقيده خود و رفع تهمت، در نوشته‏هاى خويش اين بحث را پى گرفته و به پاسخ‏گويى شبهات آن پرداخته‏اند. حتى جمعى از دانشمندان شيعه كتاب‏هاى مستقلى در اين‏باره نوشته‏اند. آقا بزرگ از بيش از بيست تك نگاشته در اين موضوع ياد نموده است.[476] كه قدمت برخى از اين كتاب‏ها مانند كتاب البداء محمدبن ابى‏عمر[477] و كتاب البداء يونس‏بن عبدالرحمن از ياران امام كاظم و امام رضا عليهماالسلام به زمان امامان معصوم عليهم‏السلام مى‏رسد.[478] برخى ديگر از 37 تك نگاشته در موضوع «بداء» ياد كرده‏اند.[479]

به هر روى برخى از تك‏نگاشته‏هايى كه در قالب رساله يا كتاب در اين زمينه به نگارش درآمده‏اند عبارت است از: بداء تأليف محمدبن مسعود عيّاشى،[480] انوارالهدى فى مسئلة البداء نوشته شهيد ثانى، بداء تأليف محمدامين استرآبادى، نبراس الضياء و تسوأ السواء فى شرح باب البداء و اثبات جدوى الدعاء تأليف مير محمدباقر ميرداماد كه به تفصيل به مباحث مختلف بداء پرداخته‏اند. كتاب‏هايى مانند بداء از محمدباقر مجلسى (فارسى و عربى)، بداء از احمدبن محمد بحرانى، انوارالهدى فى تحقيق البداء از سليمان‏بن عبداللّه بحرانى ماحوزى سراوى، در يك مقدمه و سه فصل، اثبات البداء از محمد خليل‏بن محمد اشرف قائنى اصفهانى، اجابه‏الدعاء فى مسئلة البداء از سيدكاظم عصّار، بحث حول البداء از سيدعبداللّه موسوى بحرانى محرقى.[481] بداء در كلام اسلامى و ملاحظاتى تازه در حلّ آن، بداء عندالشيعة از سيدعلى فانى اصفهانى، بداء عندالشيعة الامامية از سيدمحمد كلانتر، بداء فى ضوء الكتاب و السنّة از جعفر سبحانى، بداء يا محو و اثبات الهى از سيدمرتضى عسكرى، رسالتان فى البداء از محمدجواد بلاغى و سيدابوالقاسم موسوى خوئى، كشف‏الاسرار فى الجبر و الاختيار و البداء از سيداحمد شيرازى، مسئلة البداء از سيداختر رضوى[482] نيز در زمينه «بداء» به نگارش درآمده‏اند.

افزون بر اين كتاب‏ها، مقالاتى نيز در اين زمينه منتشر شده است، از جمله، «رساله بداء» علّامه بلاغى كه توسط مجتبى الهى خراسانى به فارسى ترجمه شده است.[483] «بررسى مسئله بداء در آراء كلامى شيعه» اين مقاله، به اختصار، ديدگاه صاحب‏نظران شيعه در بداء بررسى و به دلائل آن اشاره مى‏كند و در پايان مقاله، آثار و كاركردهاى اعتقاد به بداء تبيين مى‏گردد.[484] «مسئلة البداء فى ضوء إفادات معلم الأمة الشيخ المفيد»، نوشته سيدسعيد اختر رضوى كه به شرح ديدگاه شيخ مفيد درباره بداء در كتاب اوائل المقالات پرداخته است.[485] «نظرة فى كتاب: البداء»، تأليف سيدعلى فانى اصفهانى،[486] «بداء در كلام اسلامى و ملاحظاتى تازه در حلّ آن»، عباس زرياب‏خويى.[487]

مفهوم‏شناسى

در معناى لغوى، «بداء الشى‏ء» يعنى ظاهر شد.[488] باديه‏نشين را در مقابل شهرنشين «بادى» گفته‏اند؛ زيرا در بيابان در فضايى آشكار، كه در آن ساختمانى كه او را پوشش دهد، وجود ندارد، زندگى مى‏كند[489] و «بد الى فى هذا الامر» يعنى: رأى و نظرم عوض شد[490] و نظرى غير از نظر پيشين برايم پديدار شد. بنابراين، چنانچه احمدبن فارس تصريح نموده است، بداء در واقع، يك معنا يعنى ظهور بيشتر ندارد كه در قرآن نيز به همين معنا آمده است: «وَبَدَا لَهُمْ سَيِّئَاتُ مَا عَمِلُوا» (جاثيه: 33)؛ بدى‏هاى اعمالشان براى آنان آشكار شد.[491]

برخى بداء در آيه شريفه «ثُمَّ بَدَا لَهُم مِن بَعْدِ مَا رَأَوُاْ الآيَاتِ لَيَسْجُنُنَّهُ حَتَّى حِينٍ.» (يوسف: 35) را به معناى «پيدا شدن رأى جديد» تفسير نموده‏اند،[492] ولى بيشتر مفسّران معناى آن را همان «ظهور» دانسته‏اند.[493]

در معناى اصطلاحى، دانشمندان شيعه هرچند معناى اصطلاحى «بداء» را با تعاريف متفاوتى ذكر نموده‏اند، ولى هيچ‏يك از تعاريف ارائه شده با معنايى كه علماى اهل‏سنّت از آن ارائه داده و به شيعه اماميه نسبت مى‏دهند سازگار نيست. در اينجا، به اختصار به برخى از اين تعاريف اشاره مى‏شود:

«بداء» در اصطلاح عبارت است از: تغيير مقدّرات از سوى خداوند بر اساس برخى حوادث و تحت شرايط و عوامل ويژه.[494] علّامه عسكرى مى‏گويد:«بداء در اصطلاح علماى عقايد درباره خداوند، آشكار كردن چيزى است كه بر بندگان مخفى بوده و ظهورش براى آنان‏تازگى دارد.»[495]

برخى آن را به ظاهر شدن رأى جديد پس از نبودن آن معنا كرده‏اند[496] كه اين همان معناى لغوى بداء است كه جمعى از هل‏سنّت به اشتباه يا با غرض‏ورزى، آن را به شيعه نسبت داده‏اند و بر خداوند محال است.

جايگاه بداء در آموزه‏هاى شيعه

با وجود باور شيعه بر محال بودن معناى حقيقى «بداء» (ظهور يا پيدايش رأى جديد) در حق خدا و با وجود باور به علم بى‏نهايت الهى به ماكان و مايكون، عقيده به «بداء» به معناى اصطلاحى پيش گفته، از عقايد مهم اماميه به شمار مى‏آيد، به گونه‏اى كه در روايتى از امام باقر عليه‏السلام يا امام صادق عليه‏السلام آمده است: «ما عبداللّهُ بشى‏ءٍ مثل البداء»؛[497] بندگى نشده است خدا به چيزى مانند بداء.

در روايت ديگرى امام صادق عليه‏السلام مى‏فرمايد: «ما عظّم اللَّهُ بمثلِ البداء»؛[498] خدا به چيزى مثل بداء بزرگ داشته نشده است. نيز آن حضرت در روايت ديگرى مى‏فرمايد: «ما بعَثَ اللَّهُ نبيا حتّى يأخذَ عليه ثلاثَ خصالٍ: الاقرارُ له بالعبوديةِ و خلعُ الاندادِ و أن اللَّهَ يقدّمُ ما يشاءُ و يؤخّرُ ما يشاء»؛[499] خداوند هيچ پيامبرى مبعوث نكرده، مگر آنكه سه چيز از او پيمان گرفت: 1. اقرار به بندگى خدا؛ 2. شريك براى او قرار ندادن؛ 3. اقرار به اينكه خدا هر چه را بخواهد مقدّم مى‏دارد و هرچه‏رابخواهدبه‏تأخيرمى‏اندازد.

در حديثى ديگر از امام صادق عليه‏السلام آمده است: «لَوْ عَلِمَ النَّاسُ مَا فِى الْقَوْلِ بِالْبَدَاءِ مِنَ الْأَجْرِ مَا فَتَرُوا عَنِ الْكَلَامِ فِيهِ»؛[500] اگر مردم مى‏دانستند در اعتقاد به بداء چه پاداش بزرگى نهفته است، از گفت‏وگو در باب آن كوتاهى نمى‏كردند و آن را مى‏پذيرفتند. اين تأكيد نسبت به بداء از آن‏روست كه در پرتو آن، اميد در دل مؤمنان تجلّى مى‏كند و مؤمن درمى‏يابد كه سرنوشتش با پرداختن به دعا، توبه، صدقه، احسان و مانند آن ممكن است تغيير كند و نسبت به آينده اميدوار مى‏شود. امام صادق7 با استناد به آيه شريفه «يَمْحُو اللّهُ مَا يَشَاء وَيُثْبِتُ وَعِندَهُ أُمُّ الْكِتَابِ»(رعد: 39) (خداوند هر چه را بخواهد محو و هرچه را بخواهد اثبات مى‏كند)، مى‏فرمايد: «آيا محو مى‏كند مگر آنچه ثابت بوده است و آيا ثابت مى‏كند مگر آنچه نبوده است؟»[501]

به سبب اين بركات است كه علّامه مجلسى از ايمان به بداء به عنوان بزرگ‏ترين عبادات قلبى ياد نموده است: «أنّ الإيمانَ بالبداءِ مِن أعظمِ العباداتِ القلبية.»[502]

بداء در منابع اهل‏سنّت

تعبير «بدا للَّه» در صحيح بخارى، كه از معتبرترين منابع روايى اهل‏سنّت است، به نقل از پيامبر صلى‏الله‏عليه‏و‏آله آمده. در روايت مذكور، پيامبر صلى‏الله‏عليه‏و‏آلهبا اشاره به داستان سه مرد بنى‏اسرائيل، كه يكى مبتلا به پيسى، ديگرى نابينا و سومى تاس بود و خدا آنان را آزمود، فرمودند: «بَدا لِلّه ان يبْتَليهُم.»[503] ابن اثير آن را به معناى «قضى بذلك» تفسير كرده است[504] و بن باز در پاورقى صحيح بخارى آن را به «سبق فى علم‏اللَّه فأراد اظهاره»[505] يعنى همان تفسيرى كه اماميه از بداء دارد، تفسير كرده است.

ما وقتى بين آنچه شيعه اماميه در باب بداء بدان معتقد است و آنچه بعضى ‏از نويسندگان‏ اهل‏ سنّت ‏به ‏او نسبت‏ داده‏اند مقايسه كنيم، مى‏بينيم فاصله زيادى بين آنها وجود دارد.

براى نمونه، خياط معتزلى ادعا مى‏كند: همه پيروان مذهب شيعه قايل به بداء هستند؛ به اين معنا كه خدا از انجام شدن كارى در آينده خبر مى‏دهد، سپس رأيش تغيير مى‏كند و آن را انجام نمى‏دهد. اين تهمتى است كه او به «همه شيعه» زده است، در حالى كه شيعه هرگز بداء را از مقوله اِخبار ندانسته و نگفته‏اند كه خداوند نخست به چيزى خبر داده و سپس از آن عدول كرده و آن را انجام نداده است.[506]

ابوالحسن اشعرى نيز درباره اعتقاد شيعه به بداء، آنان را به سه گروه تقسيم و ادعا مى‏كند: گروهى از شيعه (به قول او رافضه) معتقدند: براى خدا «بداوات» دست مى‏دهد؛ يعنى خدا مى‏خواهد كه در زمانى معين كارى انجام دهد، اما انجام نمى‏دهد؛ زيرا براى او بداء حاصل شده است، و اگر امر به شريعتى (دين يا حكم) كرد و بعد آن را نسخ كرد، براى آن است كه براى او بداء حاصل شده است، و اگر چيزى را بداند و آن را از خلق پوشيده دارد در آن بداء جايز است؛ اما اگر آن را بر بندگانش آشكار كند، در آن بداء جايز نيست. گروهى ديگر از شيعه معتقدند: در هر دو صورت براى خدا بداء حاصل مى‏شود. گروه سوم اساسا بداء را بر خدا روا نمى‏دارند.[507] مطالب يادشده حاكى از بى‏خبرى اشعرى از احاديث اهل‏بيت عليهم‏السلامو اعتماد وى به گفته‏هاى مخالفان شيعه است.

فخر رازى گفته است: رافضه معتقدند: بداء درباره خداوند روا باشد و آن عبارت است از اينكه خداوند معتقد به چيزى باشد، سپس خلاف آن برايش آشكار شود و در اين‏باره به كلام خداوند «يَمْحُو اللّهُ مَا يَشَاء وَيُثْبِتُ»استشهاد كرده‏اند.[508] پس از فخر رازى نيز گروهى ديگر از نويسندگان اهل‏سنّت مانند ابى‏حيّان،[509] قنوجى،[510] مصطفى زيد،[511] و غير اينها بدون آنكه از درستى و نادرستى چنين ادعايى با خبر باشند آن را تكرار كرده‏اند. يكى از شيوخ معاصر اهل‏سنّت ادعا مى‏كند: بداء باورى خبيث از باورهاى شيعه است كه از يهود گرفته‏اند.[512] ديدگاه يادشده نيز حكايت از بى‏خبرى يا غرض‏ورزى اين فرد دارد. چنين ادعاهايى افترا بر اماميه است و هيچ‏كس از آنان به آنچه فخر رازى و ديگر نام‏بردگان از اهل‏سنّت به آنها نسبت داده است باور ندارد. سخنان بزرگان اماميه نظير شيخ صدوق، شيخ مفيد، شيخ طوسى و صدها دانشمند ديگر بهترين شاهد بر اين حقيقت است. آيت‏اللّه سبحانى در اين خصوص مى‏نويسد: «اگر فرصتى پيش آيد و دانشمندان دو مذهب با هم بنشينند و بدون تعصّب، نقاط اختلاف را بحث نمايند قطعا حق به خوبى آشكار مى‏شود و به درستى ديدگاه شيعه اعتراف مى‏نمايند.»[513]

مؤلّفه‏هاى بداء

الف. علم بى‏نهايت خداوند

همه شيعيان باور دارند كه خداوند بر همه چيزها و رويدادها در گذشته و حال و آينده آگاه است و هيچ چيز نه كم و نه زياد بر او پوشيده نيست، تا با آگاهى از آن، ندانستن پيشين او برطرف شود و براى او نظر جديدى پيدا شود و هيچ‏كس از شيعه اماميه در اين حقيقت شك ندارد و علاوه بر ادلّه عقلى، آيات و روايات فراوانى بر آن دلالت دارد كه در ذيل، نمونه‏هايى از آنها ذكر مى‏شود:

آيات:

1. «إِنَّ اللّهَ لاَ يَخْفَىَ عَلَيْهِ شَيْءٌ فِي الأَرْضِ وَلاَ فِي السَّمَاء» (آل‏عمران: 5)؛ هيچ چيزى در زمين و در آسمان بر خدا مخفى نيست.

2. «وَعِندَهُ مَفَاتِحُ الْغَيْبِ لاَ يَعْلَمُهَا إِلاَّ هُوَ وَيَعْلَمُ مَا فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ وَمَا تَسْقُطُ مِن وَرَقَةٍ إِلاَّ يَعْلَمُهَا وَلاَ حَبَّةٍ فِي ظُلُمَاتِ الأَرْضِ وَلاَ رَطْبٍ وَلاَ يَابِسٍ إِلاَّ فِي كِتَابٍ مُبِينٍ»(انعام: 59)؛ كليدهاى غيب تنها نزد اوست و جز او كسى آنها را نمى‏داند. او آنچه را در خشكى و درياست مى‏داند. هيچ برگى نمى‏افتد، مگر آنكه از آن آگاه است و نه هيچ دانه‏اى در تاريكى‏هاى زمين و نه هيچ تر و خشكى است، جز اينكه در كتابى آشكار (كتاب علم خدا) ثبت است.

3. «اللّهُ يَعْلَمُ مَا تَحْمِلُ كُلُّ أُنثَى وَمَا تَغِيضُ الأَرْحَامُ وَمَا تَزْدَادُ وَكُلُّ شَيْءٍ عِندَهُ بِمِقْدَارٍ عَالِمُ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ الْكَبِيرُ الْمُتَعَالِ» (رعد: 8ـ9)؛ خدا از جنين‏هايى كه هر (انسان و حيوان) ماده‏اى حمل مى‏كند آگاه است و نيز آنچه رحم‏ها كم مى‏كند (و پيش از موعد مقرّر مى‏زايند) و هم آنچه افزون مى‏كند (و پس از موقع مى‏زايند) و هر چيزى نزد او مقدار معيّنى دارد. او از نهان و آشكار آگاه، و بزرگ و متعالى است.

روايات:

1. اميرالمؤمنين عليه‏السلام مى‏فرمايند: «كلُّ سرٍّ عندكَ علانيةٌ و كلُّ غيبٍ عندكَ شهادةٌ»؛[514] هر پنهانى نزد تو آشكار و هر غيبى نزد تو حاضر است.

2. محمّدبن مسلم مى‏گويد: از امام باقر عليه‏السلام شنيدم كه مى‏فرمود: «كان اللَّه ـ عزّوجل ـ و لاشى‏ءَ غيره و لم يزل عالما بما يكون، فعَلِمه به قبل كونه كعلمِهِ به بعدَ كونه»؛[515] خداى عزّوجل بود و چيزى با او نبود و هميشه عالم است به آنچه پديد مى‏آيد. پس علم او به اشيا پيش از بودنشان مانند علم اوست به آنها پس از بودنشان.

3. امام كاظم عليه‏السلام در جواب سؤال كسى در اين‏باره مى‏نويسد: «لم يزل اللَّهُ عالما بالاشياء قبلَ أن يخلقَ الاشياءَ كعلمِه بالاشياء بعدَ ما خلَقَ الاشياء»؛[516] خداوند همواره پيش از خلقت اشيا عالم به آنهاست مانند علم او به آنها پس از آفرينش آنها.

ب. استمرار مشيّت خداوند بر جهان هستى

قرآن كريم تصريح مى‏كند كه خداوند كار آفرينش را وانگذاشته و هر روزى در كارى نو است «كُلَّ يَوْمٍ هُوَ فِي شَأْنٍ» (رحمان: 29)؛ و عالم امر و خلق در دست اوست «أَلاَ لَهُ الْخَلْقُ وَالأَمْرُ» (اعراف: 54) و خلقت و ايجاد و تدبير جهان به حسب مشيّت خدا استمرار دارد. بر اساس روايات، يهود كار آفرينش را پايان يافته و خدا را «فارغ از امر» آفرينش مى‏دانستند كه آيه شريفه «وَقَالَتِ الْيَهُودُ يَدُ اللّهِ مَغْلُولَةٌ»(مائده: 64) اين باور آنان را نفى مى‏كند.[517] و به گشاده بودن دو دست قدرت او تصريح مى‏نمايد «بَلْ يَدَاهُ مَبْسُوطَتَانِ» (مائده: 64) آموزه بداء بر استمرار مشيّت خداوند بر جهان هستى تأكيد دارد.

ج. تغيير سرنوشت‏انسان به سبب‏كارهاى‏خوب‏وبد

قرآن و روايات تصريح دارد كه سرنوشت انسان‏ها با كارهاى خوب يا بد تغيير مى‏كند. صدقه، احسان، صله‏رحم، نيكى به پدر و مادر، استغفار، توبه، شكرگزارى و مانند آن تقدير را تغيير مى‏دهد، موجب گشايش و برطرف شدن اندوه و افزايش روزى مى‏شود. در برابر، كارهاى ناشايست مانند بدخويى، بخل‏ورزى، قطع رحم، نافرمانى پدر و مادر، آزردن آنها و ناسپاسى نعمت روزى را مى‏كاهد، عمر را كوتاه و مايه تلخ‏كامى در زندگى مى‏شود. در باور شيعه، از اين‏گونه تغييرات در سرنوشت با عنوان «بداء» ياد شده است.

حقيقت بداء

با توجه به مطالبى كه بيان شد و دقت در روايات، اين مطلب به خوبى روشن مى‏شود كه بداء در روايات اهل‏بيت عليهم‏السلام و كلمات بزرگان اماميه به معناى حقيقى آن نيست و اطلاق آن بر خداى تعالى به صورت مجاز است؛ مانند اطلاق بسيارى از عناوين ديگر مانند استهزا، مكر، كيد، نسيان، رضا، غضب، حبّ و بغض. دو دليل اين واقعيت را به خوبى روشن مى‏كند:

اول. رواياتى كه به‏صراحت، معناى‏حقيقى‏بداء را از خدا نفى مى‏كند و با توجه به نظارتى كه به روايات بداء دارد، آنها را تفسير مى‏كند. براى نمونه، به چند مورد توجه كنيد:

الف. امام صادق عليه‏السلام مى‏فرمايد: «إنّ اللَّهَ لم يبد له مِن جهلٍ»؛[518] بداء نسبت به خدا ناشى از ندانستن نيست.

ب. در روايات ديگرى، آن حضرت در جواب منصوربن حازم، كه سؤال مى‏كرد «هل يكون اليوم شى‏ء لم يكن فى علم اللَّه؟» آيا ممكن است امروز چيزى باشد كه ديروز در علم خدا نبوده است، فرمودند: «لا، مَن قالَ هذا فأخزاه اللَّه»؛[519] نه، كسى كه چنين‏گويد خدا رسوايش كند.

ج. همچنين آن حضرت در روايت ديگرى مى‏فرمايد: «مَن زعمَ اَنّ اللّهَ تعالى بدا له فى شى‏ء اليوم لم يعلمهُ اَمس فأبرؤوا منه»؛[520] كسى كه گمان مى‏كند خدا امروز در چيزى برايش بدا حاصل شده است كه ديروز آن را نمى‏دانسته از او برائت بجوييد.

د. نيز آن حضرت در ردّ معناى فاسد بداء مى‏فرمايد: «مَن زَعمَ اَنّ اللّهَ تعالى بدا له فى شى‏ءٍ بداء ندامةٍ فهو عندنا كافرٌ باللّه العظيم»؛[521] كسى كه تصور كند براى خدا از روى پشيمانى بداء حاصل شده از نظر ما، نسبت به خداى بزرگ كافر شده است.

دوم. دليل ديگرى كه اين مطلب را تأييد مى‏كند سخنان بزرگان اماميه از اول تا امروز است. شيخ صدوق مى‏گويد: «بداء درباره خداوند آن‏گونه كه عده‏اى از مردم نادان تصور كرده‏اند، از روى پشيمانى نيست. خداوند برتر از آن است كه چنين تصورى درباره‏اش بشود. بدائى كه اقرار به آن لازم است، عبارت از اين است كه خدا آفرينش چيزى را قبل از چيز ديگر آغاز مى‏كند، سپس آن را از بين مى‏برد و چيزى غير از آن مى‏آفريند. يا اينكه به چيزى فرمان مى‏دهد، سپس از آن نهى مى‏كند، يا از چيزى نهى مى‏كند سپس به مثل آن امر مى‏كند... پس هركس اقرار كند كه خدا هرچه بخواهد انجام مى‏دهد و هرچه نخواهد انجام نمى‏دهد و تأخير مى‏اندازد هرگونه كه بخواهد قطعا به بداء اقرار كرده است.»[522]

شيخ مفيد نيز در تفسير «بدا للّه» مى‏فرمايد: مراد از آن پيدايش رأى جديد و آشكار شدن چيزى كه بر او مخفى بوده است، بلكه مراد از آن ظاهر شدن چيزى از ناحيه خداوند براى مردم است. و در جايى خداوند به «بداء» توصيف مى‏شود كه واقعه‏اى بر خلاف انتظار و محاسبات رايج صورت پذيرفته باشد.[523]

شيخ طوسى نيز تصريح مى‏كند كه اطلاق «بداء» بر خداوند مجاز است و همان‏گونه كه در نسخ به وسيله دليل ناسخ چيزى براى مكلّفان آشكار مى‏شود كه ظاهر نبوده است، در بداء نيز چيزى كه بر مكلّفان ظاهر نبوده است، روشن مى‏شود.[524]

ميرداماد بداء را همان نسخ مى‏داند كه همه مذاهب اسلامى به آن معتقدند، با اين تفاوت كه نسخ در احكام تشريعى تكليفى و وضعى است و بداء فقط در امور تكوينى است و به تعبير ديگر، نسخ همان بداء تكليفى است، و بداء نسخ تكوينى است. از اين‏رو، نسخ فقط در جايى معنا دارد كه احتمال استمرار يك حكم وجود داشته و خلاف آن اعلان شده باشد. به همين‏سان، بداء نيز در مواردى به كار مى‏رود كه رويدادى برخلاف روال طبيعى پيش آمده باشد.[525]

حاصل سخن اينكه بداء نزد علماى اماميه عبارت است از: اظهار چيزى كه علم ازلى خدا به آن تعلّق گرفته است، ولى براى خلق ظاهر نبوده و خداوند خواسته است آن را آشكار كند و اين كفر و شرك نيست، كه به خاطر آن عده‏اى اماميه را مورد لعن و نفرين خود قرار داده‏اند.

دلايل بداء

دلايل محكم و متقنى از قرآن و روايات بر صحّت اعتقاد به بداء يا به تعبير ديگر، محو و اثبات وجود دارد كه در اين بخش، به برخى از اين دلايل اشاره مى‏شود:

الف. دلايل قرآنى

1. آيه شريفه «يَمْحُو اللّهُ مَا يَشَاء وَيُثْبِتُ وَعِندَهُ أُمُّ الْكِتَابِ»(رعد: 39)؛ خدا هرچه را بخواهد محو و هرچه را بخواهد اثبات مى‏كند و امّ‏الكتاب نزد اوست. اين يكى از آياتى است كه به صراحت بر معناى‏درست‏بداء دلالت دارد.

طبرى در تفسير آيه مذكور مى‏گويد: عده‏اى گفته‏اند: آيه عامّ است. مراد از آيه اين است كه خداوند هرچه را بخواهد محو مى‏كند و هرچه را بخواهد اثبات مى‏كند، و اين تفسير را به رواياتى مستند مى‏كند كه جمعى از صحابه و تابعان از جمله عمر و ابن‏مسعود در دعاى خود مى‏گفتند: «اللّهم إن كنتَ كتبتَنى مِن اهلِ السعادةِ فاثبتنى فيها و إن كنت كتبتَ علىَّ الذنبَ و الشقوةَ فامحنى و اثبتنى من اهل السعادة فإنّك تمحو ماتشاءُ و تثبتُ و عندَكَ امُّ الكتاب»؛[526] پروردگارا، اگر مرا از اهل سعادت قرار داده‏اى پس در زمره آنان ثابت بدار، و اگر بر من گناه و بدبختى نوشته‏اى پس آن را محو كن و مرا در ميان اهل سعادت قرار بده كه تو هرچه را بخواهى محو مى‏كنى و هرچه را بخواهى اثبات مى‏كنى و ام‏الكتاب نزد توست.

سيوطى نيز در تفسير اين آيه روايتى از پيامبر صلى‏الله‏عليه‏و‏آلهآورده است كه: «يمحو من الرزقِ و يزيدُ فيه، يمحو مِن الاَجلِ و يزيدُ فيه»؛[527] از روزى محو مى‏كند و در آن زياد مى‏كند و اجل را كم و زياد مى‏كند. همو روايتى از پيامبر صلى‏الله‏عليه‏و‏آله گزارش مى‏كند كه آن حضرت در جواب اميرالمؤمنين عليه‏السلام، كه از تفسير آيه سؤال كردند، فرمودند: «لأقرنّ عينَكَ بتفسيرها و لأقرنّ عين اُمّتى بعدى بتفسيرها: الصدقة على وجهِها و برّ الوالدين و اصطناعُ المعروف يُحوّل الشِّقاء سعادةً و يزيدُ فى العمر و يقى مصارعَ السوءِ»؛[528] روشن مى‏كنم چشم تو و امّتم را به تفسير اين آيه، صدقه براى خدا، نيكى به پدر و مادر و انجام خوبى‏ها شقاوت را تبديل به سعادت مى‏كند و عمر را طولانى و از مرگ‏هاى بد جلوگيرى مى‏نمايد.

در روايت ديگرى كه ابن‏عباس نقل مى‏كند، آمده است: «لاينفعُ الحذرُ مِن القدرِ و لكنّ اللّهَ يمحو بالدعاءِ ما يشاءُ مِن القدر»؛[529] پرهيز از قدر نفعى نمى‏دهد، ولى خداوند با دعا محو مى‏كند از قدر هرچه را بخواهد.

قرطبى در تفسير آيه مذكور پس از نقل نظر كسانى كه معتقدند همه چيز تغيير مى‏كند مگر سعادت و شقاوت و خَلق و خُلق و رزق ـ كه آيه شامل اينها نمى‏شود ـ مى‏گويد: اين چيزى نيست كه بتوان با اجتهاد بدان رسيد. اگر روايت صحيحى در استثناى اينها باشد به آن معتقد مى‏شويم. در غير اين صورت، آيه عام است و شامل همه چيز مى‏شود و روشن‏تر هم همين است.

پس با نقل رواياتى نظر خويش را تقويت مى‏كند و چنين اظهارنظر مى‏نمايد: «باورمان اين است كه تبديل و تغييرى براى قضاى الهى نيست و اين محو و اثبات ـ كه از آيه برداشت مى‏شود ـ از چيزهايى است كه قبلاً قضاى الهى به آن تعلّق گرفته و پيش‏تر بيان كرديم كه قضاى الهى بر دو گونه است:

الف. قضاى حتمى كه حتما واقع مى‏شود.

ب.قضاى‏مشروط‏به‏اسباب‏كه‏محوواثبات‏ازآن‏است.[530]

ميبدى نيز اين نظر را در تفسير آيه نقل مى‏كند و سپس رواياتى‏درتأييدآن‏آورده‏است،بدون‏آنكه‏آن‏راانكارنمايد.[531]

ابن كثير در تفسير آيه ياد شده مى‏نويسد: خداوند سرنوشت‏ها را هرچه بخواهد از بين مى‏برد و هرچه بخواهد اثبات مى‏كند؛ «إنّ الاقدارَ ينسخُ اللّهُ ما يشاءُ و يثبتُ ما يشاءُ منها» سپس از مسند احمد روايتى در تأييد اين ديدگاه نقل مى‏كند و از قول ابن‏عباس مى‏گويد: دو كتاب وجود دارد: كتاب محو و اثبات، و امّ‏الكتاب.[532]

همچنين آلوسى در تفسيرش، پس از نقل نظرات مختلف در تفسير آيه مى‏گويد: شيخ‏الاسلام به عموميت آيه قايل شده است، بعد چنين اظهارنظر مى‏كند: اگر محو و اثبات مربوط به امورى باشد كه نزد ملائكه است فرقى بين سعادت و شقاوت و رزق و اجل و غير اينها نيست در اينكه همه آنها قابل محو و اثبات است، و اگر مربوط به چيزهايى باشد كه علم خدا به آن تعلّق گرفته است پس هيچ فرقى بين اين امور نيست در اينكه قابل تغيير و تبديل نيست.[533]

2. آيه يازده سوره مباركه «فاطر» يكى ديگر از آياتى كه به روشنى بر بداء دلالت دارد: «وَمَا يُعَمَّرُ مِن مُّعَمَّرٍ وَلَا يُنقَصُ مِنْ عُمُرِهِ إِلَّا فِي كِتَابٍ إِنَّ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرٌ»؛ هيچ‏كس زندگانى دراز داده نشود و از عمر هيچ‏كس كاسته نشود، مگر آنكه در كتاب ثبت است. اين كار براى خدا آسان است.

جمعى از مفسّران اين آيه را به زياد و كم شدن عمر به سبب اعمال خوب و بد تفسير كرده‏اند. زمخشرى، طبرسى، قرطبى و جمعى ديگر اين احتمال را در تفسير اين آيه آورده و حتى رواياتى در تأييد آن نقل كرده‏اند.[534] هرچند برخى ديگر چون نتوانسته‏اند ميان «اجل حتمى» و «اجل مشروط» فرق بگذارند اين ديدگاه را نپسنديده‏اند.[535]

ميبدى در تفسير آيه شريفه «هُوَ الَّذِي خَلَقَكُم مِن طِينٍ ثُمَّ قَضَى أَجَلاً وَأَجَلٌ مُسمّىً عِندَهُ» (انعام: 2)؛ مى‏گويد: عطاء در تفسير آيه گفته است: براى هر انسانى اجل مسمّى است از ولادت تا مرگش و از مرگ تا زنده شدن او در قيامت. پس اگر انسانى پرهيزگار، شايسته، نيكى‏كننده و وصل‏كننده رحم باشد خداوند در اجل زندگانى‏اش زياد مى‏كند و از اجل مرگش تا قيامت كم مى‏كند، و اگر اين چنين نباشد خداوند از اجل زندگى‏اش كم و در اجل قيامتش زياد مى‏كند و همين مراد سخن خداوند است «وَمَا يُعَمَّرُ مِن مُعَمَّرٍ وَلَا يُنقَصُ مِنْ عُمُرِهِ إِلَّا فِي كِتَابٍ»(فاطر: 11)؛ يعنى لوح محفوظ. سپس سخنش را با كلام پيامبر صلى‏الله‏عليه‏و‏آله«صلةُ الرحمِ تزيدُ فى العمر» تأييد مى‏كند.[536] شبيه همين مطلب را آلوسى در روح‏المعانى بيان كرده است.[537]

3. آيات متعددى از قرآن بر تغيير سرنوشت انسان به سبب ايمان و تقوا دلالت مى‏كند كه بهترين گواه بر بداء به معناى اصطلاحى آن است. به برخى از آنها اشاره مى‏شود:

در سوره مباركه «اعراف»، ايمان و تقوا را سبب نزول بركات آسمان و زمين مى‏داند: «وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَى آمَنُواْ وَاتَّقَواْ لَفَتَحْنَا عَلَيْهِم بَرَكَاتٍ مِّنَ السَّمَاء وَالأَرْضِ وَلَـكِن كَذَّبُواْ فَأَخَذْنَاهُم بِمَا كَانُواْ يَكْسِبُونَ» (اعراف: 96)؛ و اگر مردم آبادى‏ها ايمان آورده و پرهيزگارى كرده بودند هر آينه بركت‏ها (نيكى‏ها و نعمت‏ها) از آسمان و زمين بر آنان مى‏گشاديم، ولى (پيام‏ها و نشانه‏هاى ما را) دروغ شمردند، پس آنها را به سزاى آنچه مى‏كردند، گرفتار ساختيم.

4. آيات زيادى به صراحت بر تغيير سرنوشت به وسيله دعا و استغفار دلالت مى‏نمايد كه اين همان بداء يا تغيير در لوح محو و اثبات است. به نمونه‏هايى از اين آيات توجه كنيد:

الف. در داستان حضرت نوح عليه‏السلام آمده است كه خداوند به سبب دعاى آن حضرت، او و اهلش را از غرق شدن نجات داد: «وَنُوحا إِذْ نَادَى مِن قَبْلُ فَاسْتَجَبْنَا لَهُ فَنَجَّيْنَاهُ وَأَهْلَهُ مِنَ الْكَرْبِ الْعَظِيمِ» (انبياء: 76)؛ و نوح را (ياد كن) آن‏گاه كه پيش از اين (پيش از ابراهيم و لوط) ما را خواند، پس وى را پاسخ داديم و او و خاندانش را از اندوه بزرگ (طوفان و غرق) رهانيديم. اين آيه شريفه به صراحت دلالت دارد بر اينكه خداوند حضرت نوح عليه‏السلامو اهلش را به خاطر دعايش نجات و سرنوشتشان را تغيير داد.

ب. همچنين خداوند دعاى حضرت ايّوب عليه‏السلامرا مستجاب كرد و او را از گرفتارى رهانيد: «وَأَيُّوبَ إِذْ نَادَى رَبَّهُ أَنِّي مَسَّنِيَ الضُّرُّ وَأَنتَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ فَاسْتَجَبْنَا لَهُ فَكَشَفْنَا مَا بِهِ مِن ضُرٍّ» (انبياء: 83ـ84)؛ و ايّوب را (به ياد آور) هنگامى كه پروردگارش را خواند (و عرضه داشت): (بدحالى و مشكلات) به من روى آورده است، در حالى كه تو مهربان‏ترين مهربانانى. ما دعاى او را مستجاب كرديم و ناراحتى‏هايى را كه داشت، برطرف ساختيم.

ج. در داستان حضرت يونس عليه‏السلام نيز آمده است كه آن حضرت به سبب دعا و مناجات خداوند، او را از شكم نهنگ نجات داد: «وَذَا النُّونِ إِذ ذَّهَبَ مُغَاضِبا فَظَنَّ أَن لَّن نَّقْدِرَ عَلَيْهِ فَنَادَى فِي الظُّلُمَاتِ أَن لَّا إِلَهَ إِلَّا أَنتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنتُ مِنَ الظَّالِمِينَ فَاسْتَجَبْنَا لَهُ وَنَجَّيْنَاهُ مِنَ الْغَمِّ وَكَذَلِكَ نُنجِي الْمُؤْمِنِينَ» (انبياء: 87ـ88)؛ و ذوالنون (يونس) را (ياد كن) آن‏گاه كه خشمناك رفت و پنداشت كه هرگز بر او تنگ نمى‏گيريم. پس در آن تاريكى‏ها (تاريكى شب و تاريكى دريا و تاريكى شكم نهنگ) ندا داد كه خدايى جز تو نيست، پاك و منزّهى تو، همانا من از ستم‏كاران بودم. پس او اجابت كرديم و از اندوهش رهانيديم، و اينچنين مؤمنان را مى‏رهانيم.

د. در آيات ذيل، از شيخ‏الانبياء حضرت نوح عليه‏السلام نقل مى‏نمايد كه خطاب به قومش مى‏فرمايد: استغفار كنيد تا خداوند نعمت‏هايش را به سوى شما سرازير كند: «فَقُلْتُ اسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ إِنَّهُ كَانَ غَفَّارا يُرْسِلِ السَّمَاء عَلَيْكُم مِّدْرَارا وَيُمْدِدْكُمْ بِأَمْوَالٍ وَبَنِينَ وَيَجْعَل لَّكُمْ جَنَّاتٍ وَيَجْعَل لَّكُمْ أَنْهَارا» (نوح: 10ـ12)؛ به آنها گفتم: از پروردگار خويش آمرزش بطلبيد كه او بسيار آمرزنده است تا باران‏هاى پربركت آسمان را پى در پى بر شما فرستد و شما را با اموال و فرزندان فراوان كمك كند و باغ‏هاى سرسبز و نهرهاى جارى در اختيارتان قرار دهد.

5. برخى آيات بر تأثير شكرگزارى در فراوانى نعمت دلالت دارد كه اينها هم ديگرى بر بداء است؛ مانند: «وَإِذْ تَأَذَّنَ رَبُّكُمْ لَئِن شَكَرْتُمْ لأَزِيدَنَّكُمْ وَلَئِن كَفَرْتُمْ إِنَّ عَذَابِي لَشَدِيدٌ» (ابراهيم: 7)؛ و هنگامى كه پروردگارتان به شما آگاهى داد كه اگر سپاس گزاريد شما را [نعمت ]بيفزايم، و اگر ناسپاسى كنيد قطعا عذاب من سخت است.

6. آيات زيادى از قرآن بر تغيير سرنوشت اقوام به سبب كفر و ناسپاسى‏شان حكايت دارد كه اين هم مى‏تواند تأييدى بر اين باور اصيل باشد؛ از جمله:

الف. خداوند در سوره مباركه «نحل»، در ضمن مثلى به اقوام و افرادى اشاره مى‏كند كه نعمت امنيت و رفاه آنها را فراگرفته بود، ولى بر اثر كفران و ناسپاسى، فقر و ناامنى به جايش نشست: «وَضَرَبَ اللّهُ مَثَلاً قَرْيَةً كَانَتْ آمِنَةً مُّطْمَئِنَّةً يَأْتِيهَا رِزْقُهَا رَغَدا مِن كُلِّ مَكَانٍ فَكَفَرَتْ بِأَنْعُمِ اللّهِ فَأَذَاقَهَا اللّهُ لِبَاسَ الْجُوعِ وَالْخَوْفِ بِمَا كَانُواْ يَصْنَعُونَ»(نحل: 112)؛ و خداوند شهرى را مَثَل مى‏زند كه امن و آرام بود، روزى‏اش به فراوانى از هر جاى مى‏رسيد، اما [مردم آن] نعمت‏هاى خدا را ناسپاسى كردند. پس خداوند به سزاى آن كارها كه مى‏كردند، جامه گرسنگى و ترس به آنها چشانيد.

ب. خداوند در سوره مباركه «انفال» با اشاره به عادت آل فرعون و ديگر كافران پيش از آنها بر كفرورزيدن به آيات الهى به سرنوشت شومى كه پيامد كفران آنهاست، اشاره مى‏كند و مى‏فرمايد: «ذَلِكَ بِأَنَّ اللّهَ لَمْ يَكُ مُغَيِّرا نِّعْمَةً أَنْعَمَهَا عَلَى قَوْمٍ حَتَّى يُغَيِّرُواْ مَا بِأَنفُسِهِمْ وَأَنَّ اللّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ» (انفال: 53)؛ اين (كيفر) از آن‏روست كه خدا هرگز بر آن نبوده‏است كه نعمتى‏را كه‏برمردمى ارزانى داشته، دگرگون كند، تا آنكه آنها آنچه را كه در خودشان است دگرگون سازند (كفروناسپاسى‏كنند.) و خدا شنوا و داناست.

ج. قوم سبأ نيز از اقوامى بودند كه خداوند انواع نعمت را در اختيارشان گذاشت، ولى به سبب ناسپاسى و كفران و نافرمانى، آنها را دچار سيل ويرانگر نمود و نعمت‏هايش را از ايشان گرفت: «ذَلِكَ جَزَيْنَاهُم بِمَا كَفَرُوا وَهَلْ نُجَازِي إِلَّا الْكَفُورَ» (سبأ: 17)؛ آن (كيفر) را به سزاى آنكه كافر شدند و ناسپاسى كردند به آنان داديم، و آيا جز ناسپاس را كيفر مى‏دهيم؟

ب. دلايل روايى

در منابع روايى اماميه، روايات فراوانى از اهل‏بيت عليهم‏السلامگزارش شده كه «بداء» به معناى اصطلاحى را از آموزه‏هاى اصيل قرآنى، كه باور به آن ضرورى است، معرفى نموده، سند بخشى از اين روايت صحيح يا معتبر است. در مباحث پيشين، برخى از اين روايات گزارش شد. براى اطلاع بيشتر از اين روايات، به منابع روايى مراجعه شود.[538] در اينجا، صرفا به برخى از رواياتى كه در منابع معتبر اهل‏سنّت آمده است و درستى اين آموزه را گواهى مى‏نمايد استدلال مى‏شود. به باور علّامه مجلسى اخبارى كه بر بداء ـ به معنايى كه شيعه باور دارد ـ دلالت مى‏نمايد در منابع اهل‏سنّت بيش از اخبارى است كه در روايات شيعه آمده است.[539] به برخى از اين روايات در مباحث تفسيرى گذشته اشاره شد. با اين حال براى تكميل بحث، رواياتى ديگرى نيز ذكر مى‏شود:

1. بخارى و مسلم از ابوهريره نقل كرده‏اند كه گفت: از پيامبر صلى‏الله‏عليه‏و‏آله شنيدم: «من سرّه أن يبسطَ له فى رزقه و أن ينسأ له فى اثره فليصل رحمه»؛[540] كسى كه دوست دارد روزى‏اش فراوان و عمرش طولانى شود پس صله‏رحم كند.

در جوامع حديثى ديگر نيز مكرّر احاديثى به اين مضمون آمده است؛ چنان‏كه احمدبن حنبل از پيامبر صلى‏الله‏عليه‏و‏آلهروايت كرده است: «مَن سرّه ان يعظم اللّه رزقه و أن يمدَّ فى اَجلِه فليصل رحمَه.»[541]

بسيارى از كسانى كه مسئله اجل حتمى و اجل مشروط و قضاى حتمى و مشروط برايشان حل نشده درصدد توجيه اين‏گونه روايات برآمده‏اند كه نمونه‏هاى آن فراوان است. نووى، شارح صحيح مسلم، در شرح روايت اخير مى‏نويسد: در اين روايت، اشكال مشهورى وجود دارد: با آنكه آجال و ارزاق از جانب خداوند معين است و كم و زياد نمى‏شود، مراد از اين روايت چيست؟ بعد سه جواب مى‏دهد؛ از جمله آنكه اين تغيير و تحوّل مربوط به عالم فرشتگان و لوح محفوظ و مانند آن است؛ مثلاً، براى فرشتگان آشكار مى‏شود كه عمر فلانى شصت سال است، ولى اگر صله رحم بنمايد چهل سال به آن افزوده مى‏شود، و حال آنكه خداوند داناست به آنچه رخ خواهد داد. و همين است مراد از كلام خداوند «يَمْحُو اللّهُ مَا يَشَاء وَيُثْبِتُ»؛ چون در رابطه با علم خداوند و آنچه مقدّر كرده زياده و نقصان محال است، تنها زيادى و نقصان درباره آنچه براى مخلوقان آشكار شده است تصور مى‏شود. سپس مى‏گويد: مراد از حديث‏نيز همين است.[542]

2. همچنين در منابع حديثى اهل‏سنّت از رسول خدا صلى‏الله‏عليه‏و‏آلهروايت شده است: «صنائعُ المعروفِ تقى مصارعَ السوءِ و صدقةُ السرِّ تطفى‏ءُ غضبَ الربِّ و صلةُ الرحم تزيدُ فى العمر»؛[543] كارهاى خوب انسان را از مرگ‏هاى بد حفظ مى‏كند و صدقه پنهانى خشم پروردگار را خاموش مى‏سازد و صله رحم عمر را زياد مى‏گرداند.

هيثمى پس از نقل اين روايت، مى‏نويسد: سندش نيكوست.[544] برخى ديگر از بزرگان اهل‏سنّت نيز به نيكو بودن سند اين حديث تصريح كرده‏اند.[545]

ابن‏حجر پس از نقل حديث «الصدقةُ تدفع ميتةُ السوء» (صدقه مرگ بد را دفع مى‏كند)، مى‏نويسد: اين حديث با حديث «انّ النذرَ لا يردُّ القدر» (نذر قدر را بازنمى‏گرداند) تعارض دارد. سپس مى‏گويد: جمع بين اين دو حديث اين است كه صدقه سبب دفع مرگ بد مى‏شود و اسباب همانند مسببّات خود، از مقدّرات هستند.[546]

3. جمعى از بزرگان اهل‏سنّت از جمله طيالسى، أحمد، ترمذى و ابن‏حيّان گزارش كرده‏اند كه وقتى خداوند آدم را آفريد ذريّه‏اش را به او نماياند. وقتى چهره نورانى داود عليه‏السلام را ديد از عمرش سؤال كرد، فرمود: شصت سال. آدم از خداوند درخواست نمود چهل سال از عمرش به عمر داود بيفزايد.[547] ترمذى اين حديث را حسن و غريب توصيف نموده است.[548] حاكم نيشابورى مى‏نويسد: اين حديث با وجود آنكه به شرط مسلم صحيح است آن را روايت ننموده است.[549] به هر روى، اين حديث كه در بسيارى از منابع اهل‏سنّت گزارش شده و بزرگان اهل‏سنّت آن را تلقّى به قبول كرده‏اند و در برخى منابع روايى معتبر شيعه نيز آمده است[550] كه اين مى‏تواند تأييدى بر آموزه بداء باشد.

گستره بداء

علما بر اين باورند كه براى خداوند دو نوع قضا وجود دارد:

الف. قضاى حتمى كه هيچ‏گونه تغييرى در آن راه ندارد و از آن به «امّ‏الكتاب» ياد مى‏شود.

ب. قضاى مشروط كه بداء در اين مرحله راه دارد و از آن به «لوح محو و اثبات» تعبير مى‏شود. «بداء» فقط در قضاى مشروط الهى است. شيخ مفيد در اين‏باره مى‏فرمايد: «فالبداءُ من اللّهِ يختصُّ ما كان مشترطا فى التقدير»[551] و در اين مرحله است كه سرنوشت انسان به وسيله توبه، دعا، صدقه، صله رحم، قطع رحم، ظلم، احسان به والدين، عاق والدين تغيير مى‏كند و به طور خلاصه، در آن صلاح و فساد امكان تغيير دارد. به بيان ديگر، «بداء» عبارت است از: تغيير سرنوشت به وسيله كارهاى خوب و بد در قضاى مشروط خداوند.

علّامه مجلسى پس از ذكر اخبار مربوط به بداء در اين خصوص مى‏گويد: آيات و اخبار بر وجود دو لوح حكايت دارد: يكى لوح محفوظ كه هيچ‏گونه تغييرى در آن نيست و مطابق علم پروردگار است، و ديگرى لوح محو و اثبات كه چيزى را در آن اثبات نموده، سپس از روى حكمت و مصالحى كه بر صاحبان عقل پنهان نيست محو مى‏نمايد. فرض كنيد در لوح محو و اثبات آمده است زيد پنجاه سال عمر مى‏كند؛ يعنى حكمت اقتضا مى‏نمايد كه پنجاه سال عمر كند، به شرط آنكه كارى كه سبب كاهش يا افزايش عمرش شود انجام ندهد. پس از اينكه زيد صله رحم كند عمر پنجاه ساله او حذف و به جاى آن شصت سال ثبت مى‏شود، ولى در لوح محفوظ، از اول ثبت شده است كه زيد صله رحم مى‏كند و عمرش شصت سال است. تغييراتى كه از آن به «بداء» تعبير مى‏شود، در لوح محو و اثبات است؛ زيرا تحقق بسيارى از حوادث مشروط به شرايط آن است و با تحقّق و عدم تحقّق شرايط، ظهور تحقّق عمل در لوح محو و اثبات تغيير مى‏يابد، و انتساب اين معنا به حق تعالى همانند اطلاق لغات «ابتلا، استهزا، سخريه» و مانند آن به خداوند است.[552]

برخى از مصاديق بداء در كتاب و سنّت

بداء بدين معنا نه تنها آن‏گونه كه برخى تصور كرده‏اند، باورى بر خلاف كتاب و سنّت نيست، بلكه كتاب و سنّت آن را تأييد و به تحقق برخى از مصاديق آن تصريح مى‏نمايد كه در اينجا برخى از موارد آن ذكر مى‏شود:

1. «وَوَاعَدْنَا مُوسَى ثَلاَثِينَ لَيْلَةً وَأَتْمَمْنَاهَا بِعَشْرٍ»(اعراف: 142)؛ با موسى سى شب وعده نهاديم و آن را با ده شب ديگر كامل كرديم.

از ابن‏عبّاس در تفسير اين آيه روايت شده است كه حضرت موسى عليه‏السلام به قومش گفت: خدا به من سى روز وعده داده است تا با او مناجات كنم، زمانى كه حضرت موسى عليه‏السلام از قومش جدا شد، خداوند ده روز بر آن افزود.[553] شكى نيست كه از اول، در علم پروردگار ميقات موسى چهل روز بود، ولى براى امتحان بنى‏اسرائيل بعدا آن را بر موسى و قومش آشكار كرد.

2. «فَلَوْلاَ كَانَتْ قَرْيَةٌ آمَنَتْ فَنَفَعَهَا إِيمَانُهَا إِلاَّ قَوْمَ يُونُسَ لَمَّآ آمَنُواْ كَشَفْنَا عَنْهُمْ عَذَابَ الخِزْيِ فِي الْحَيَاةَ الدُّنْيَا وَمَتَّعْنَاهُمْ إِلَى حِينٍ» (يونس: 98)؛ پس چرا هيچ آبادى و شهرى نبود كه مردمش ايمان بياورند و ايمانشان سودشان دهد، مگر قوم يونس كه چون ايمان آوردند عذاب خواركننده‏اى را از زندگى اين جهان آنان برداشتيم و آنان را تا هنگام (زمان مرگشان) برخوردار ساختيم.

مفسّران در تفسير اين آيه آورده‏اند: قوم يونس پس از آنكه آثار عذاب الهى را مشاهده كردند به دعا و مناجات با خدا پرداختند و توبه كردند و خداوند عذاب را از ايشان برداشت.[554]

در روايات آمده است: زمانى كه حضرت يونس عليه‏السلاماز ايمان آوردن قوم خود نااميد شد به آنان نفرين كرد و چون نشانه‏هاى عذاب آشكار شد، از ميان آنان بيرون رفت. قوم يونس عليه‏السلام چون نشانه‏هاى عذاب را ديدند، به پيشنهاد دانشمندى كه در ميانشان بود، از شهر بيرون رفتند و با خلوص نيت، دست به دعا و تضرّع برداشتند و اظهار ايمان و توبه كردند. توبه آنان پذيرفته شد و نشانه‏هاى عذاب برطرف گرديد و آرامش به سوى آنها بازگشت.[555]

بدائى كه شيعه بدان باور دارد چيزى جز اين نيست كه سرنوشت قومى (مانند قوم يونس) به وسيله دعا و امثال آن دگرگون شود و آن‏گونه كه فخر رازى تصور كرده است اين منجر به تغيير و تبدّل در علم خدا نمى‏شود كه از لوازم ذات اوست؛[556] زيرا از ازل خداوند به اين تغيير و تبديل آگاه بوده است. به همين دليل، امام صادق عليه‏السلاممى‏فرمايد: «ما بدا للّه فى شى‏ء إلّا كان فى علمه قبل أن يبدو له»؛[557] براى خدا نسبت به چيزى بداء حاصل نشد، مگر آنكه پيش از بداء خدا مى‏دانست.

3. سيوطى به نقل از ابن‏عبّاس از پيامبر صلى‏الله‏عليه‏و‏آله روايت مى‏كند: در بنى‏اسرائيل دو برادر بودند كه بر دو شهر زمام‏دارى مى‏كردند، يكى از آنها نسبت به رعيتش عادل و در اقوامش نيكوكار بود و ديگرى بر خلاف او، نسبت به مردمش ستمگر، و حقوقشان را ادا نمى‏كرد. به پيامبرى كه در آن عصر بود، وحى شد كه از عمر پادشاه عادل سه سال و از عمر ظالم سى سال باقى مانده است. آن پيامبر اين مطلب را با مردم در ميان گذاشت. طرف‏داران پادشاه ستمگر خوشحال و طرف‏داران پادشاه عادل ناراحت شدند و به صحرا رفتند و با تضرّع و زارى، دست به دعا برداشتند كه بر اثر دعاى آنان، عمر حاكم عادل سى سال و عمر حاكم ستمگر سه سال شد. سپس پيامبر صلى‏الله‏عليه‏و‏آله اين آيه شريفه را تلاوت كردند: «وَمَا يُعَمَّرُ مِن مُّعَمَّرٍ وَلَا يُنقَصُ مِنْ عُمُرِهِ إِلَّا فِي كِتَابٍ إِنَّ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرٌ»؛ هيچ‏كس زندگانى دراز داده نشود و از عمر هيچ‏كس كاسته نشود، مگر آنكه در كتابى ثبت است.اين‏كاربرخدا آسان است.[558]

4. در روايتى از رسول خدا صلى‏الله‏عليه‏و‏آله گزارش شده است: حضرت مسيح عليه‏السلام از قومى گذشت كه در جشن عروسى شادى مى‏نمودند. آن حضرت فرمودند: امروز شادى مى‏كنيد و فردا به سبب مردن عروس، عزادارى. ولى ياران حضرت مسيح عليه‏السلام فردا، آن نوعروس را زنده يافتند، تعجب كردند و با آن حضرت به خانه نوعروس رفتند و از او سؤال كردند: امروز چه كردى؟ آن زن گفت: مثل هر روز، سائلى به خانه ما آمد و غذاى يك شبانه‏روزش را به او دادم. آن حضرت فرمود: از جايت برخيز. بسترش را كنار زدند، افعى بزرگى را زير آن يافتند. حضرت مسيح عليه‏السلام فرمود: خداوند به خاطر كارى كه انجام دادى شرّ اين افعى را از تو دور كرد.[559]

6. كلينى از امام صادق عليه‏السلام نقل نموده است: مردى يهودى از كنار پيامبر صلى‏الله‏عليه‏و‏آله گذشت و خطاب به آن حضرت گفت: السام عليك (مرگ بر تو.) آن حضرت در جوابش فرمودند: و عليك، و به يارانشان خبر دادند كه او با نيش مارى كشته مى‏شود. يهودى به صحرا رفت و سالم با بار هيزمى برگشت. حضرت فرمودند: بار هيزمش را باز نماييد. افعى سياهى را در آن يافتند. از يهودى سؤال كردند: چه كردى؟ گفت: قرص نانى را صدقه دادم. پيامبر صلى‏الله‏عليه‏و‏آله فرمودند: خداوند به سبب اين صدقه، شرّ اين مار را از تو دفع نمود و فرمودند: «إنّ الصدقة تدفعُ ميتةَ السوء عن الإنسان.»[560]

بداء يا تغيير در لوح محو اثبات

با توجه به مطالبى كه گذشت، اين حقيقت به خوبى آشكار مى‏شود كه نزاع بين شيعه و اهل‏سنّت در بحث «بداء» لفظى است و احدى از بزرگان اماميه به معناى حقيقى «بداء»، «ظهور بعد الخفاء»، يا «نشأة رأى جديد» اعتقادى ندارد. شيخ مفيد در اوائل‏المقالات[561] و ساير بزرگان اماميه نيز به اين نكته اشاره كرده‏اند. بداء نزد اماميه همان تغيير در لوح محو و اثبات است كه اهل‏سنّت به آن باور دارند و پيش‏تر آراء جمعى از دانشمندان اهل‏سنّت در خصوص جواز تغيير در آن گزارش شد.

آثار مثبت بداء

1. بر اثر اعتقاد به «بداء» بيم و اميد در دل مؤمن تجلّى مى‏كند و درمى‏يابد كه كارهاى خوب و بد در سرنوشت او دخيل است و مى‏تواند با كارهاى نيك خود، نظير صدقه، نيكى، دعاء، استغفار و مانند آن، نيك‏بختى و در مقابل، با ظلم و ستم، قطع رحم، بريدن از خدا و ساير كارهاى بد، نگون‏بختى را براى خود رقم زند. در پرتو چنين باورى، اميد در دل مؤمنان تجلّى مى‏كند و مؤمن درمى‏يابد كه سرنوشتش با پرداختن به دعا، توبه، صدقه و كارهايى از اين قبيل ممكن است تغيير يابد. چنين نيست كه همه آنچه بايد بشود، از پيش تعيين شده و برگشت‏ناپذير باشد. در پرتو چنين باورى، دل‏گرمى به آينده، اميد بستن به گشايش امور، چشم به راه بودن براى رفع گرفتارى‏ها و دورى از يأس صورت مى‏بندد و مؤمنان به بندگى و تضرّع در پيشگاه خدا تشويق مى‏شوند. وجود اين نقش تربيتى و روحى در نظريه بداء، اين باور را در رتبه اعظم عبادات قرار داده است.

2. اعتقاد به بداء موجب مى‏شود كه انسان تمام توجهش را به خدا معطوف دارد؛ چراكه باور دارد كه همه چيز در جهان به مشيّت الهى بستگى دارد.

3. اعتقاد به بداء انسان را به اين واقعيت مى‏رساند كه دست خدا در هيچ كارى بسته نيست و در هر شرايطى انسان مى‏تواند بر اساس مصلحت، قضا و قدر را دگرگون سازد، برخلاف يهود كه معتقد بودند: سرنوشت هر چيزى در ازل رقم خورده و دست خدا در تغيير آن بسته است.

4. اعتقاد به بداء فرق بين علم مخلوق و خالق را روشن مى‏كند. در علم خدا، با توجه به احاطه او بر همه چيز، هيچ خفايى راه ندارد؛ ولى بر مخلوقات، حتى پيامبران و فرشتگان مقرّب نيز بسيارى از علوم پوشيده است.

نتيجه‏گيرى

از مطالب گذشته، اين نتايج به دست مى‏آيد:

1. «بداء» در لغت، به معناى ظهور و پيدايش رأى جديد، بر خداوند محال است.

2. در روايات، «بداء» به معناى مجازى آن يعنى تغيير سرنوشت از سوى خداوند بر اساس برخى حوادث و تحت عوامل و شرايط ويژه، بر خدا اطلاق شده است.

3. «بداء» به معناى يادشده فقط در قضاى مشروط خداوند و در لوح محو و اثبات است.

4. اهل‏سنّت هرچند شيعه را به سبب اعتقاد به بداء سرزنش مى‏نمايند، ولى با توجه به قرآن و روايات، ناگزير به مفهوم آن باور دارند، هرچند از اطلاق لفظ آن ابا دارند و از آن به محو و اثبات ياد مى‏كنند.

5. اعتقاد به بداء همان اعتقاد به «محو و اثبات» در عالم تكوين است. اين محو و اثبات به دست خدا و بر پايه حكمت و مشيّت او صورت مى‏گيرد.

6. اعتقاد به بداء آثارى همچون بيم و اميد، توجه كامل به علم و قدرت بى‏نهايت خداوند و تلاش انسان براى ايجاد تغيير در سرنوشت خويش دارد.

منابع

ـ نهج‏البلاغه، تحقيق صبحى صالح، بيروت، بى‏نا، 1378ق.

ـ آلوسى، سيدمحمود، روح‏المعانى، تحقيق محمدحسين عرب، بيروت، دارالفكر، 1997م.

ـ ابن‏اثير، مبارك‏بن محمد، النهاية فى غريب‏الحديث والاثر، چ چهارم، قم، اسماعيليان، بى‏تا.

ـ ابن‏دريد، محمدبن الحسن، ترتيب جمهره‏اللغه، ترتيب و تصحيح عادل عبدالرحمن البدرى، بى‏جا، مجمع البحوث الاسلاميه، بى‏تا.

ـ ابن سلامه، محمد، مسندالشهاب، بيروت، موسسه‏الرساله، 1405ق.

ـ ابن‏فارس، احمد، مقاييس‏اللغه، قم، ادب‏الحوزه، 1376.

ـ ابن‏كثير دمشقى، اسماعيل، تفسير القرآن‏العظيم، بيروت، دارالمعرفه، بى‏تا.

ـ ابن‏منظور، محمدبن مكرم، لسان‏العرب، بيروت، دار احياءالتراث‏العربى، 1405ق.

ـ ابن‏نديم، محمدبن اسحاق، الفهرست، مصر، بى‏نا، بى‏تا.

ـ ابوحيان اندلسى، محمدبن يوسف، البحرالمحيط فى التفسير، بيروت، دارالفكر، 1992م.

ـ اشعرى، ابوالحسن، مقالات الإسلاميين و اختلاف المصلين، بى‏جا، فرانس شتاينر، بى‏تا.

ـ بخارى، محمدبن اسماعيل، صحيح بخارى، تحقيق شيخ عبدالعزيزبن عبداللّه‏بن ياز، بيروت، دارالفكر، 1991م.

ـ ترمذى، محمدبن عيسى، سنن ترمذى، تحقيق عبدالرحمن محمد عثمان، بيروت، دارالفكر، 1403ق.

ـ تهرانى، شيخ آقابزرك، الذريعة الى تصانيف الشيعه، ط. الثالثة، بيروت، دار الاضواء، 1403ق.

ـ جرجانى، سيدشريف، التعريفات، به كوشش ابراهيم الابيارى، بيروت، دار الكتب العربى، 1405ق.

ـ حاكم نيشابورى، ابوعبداللّه، المستدرك، تحقيق يوسف عبدالرحمن المرعشلى، بى‏تا، بى‏نا، بى‏تا.

ـ حنبل، احمدبن، مسند احمد، بيروت، دار صادر، بى‏تا.

ـ دروزه، محمد عزه، التفسير الحديث، ط. الثانية، بيروت، دارالغرب الاسلامى، 1421ق.

ـ راغب اصفهانى، حسين‏بن محمد، مفردات الفاظ القرآن، چ دوم، تهران، المكتبة المرتضويه، 1362.

ـ رضوى، سيد سعيداختر، «مسألة البداء فى ضوء إفادات معلم الأمة الشيخ المفيد»، رسالة التقريب، ش 6، بهمن 1373، 20ـ38.

ـ زادهوش، محمدرضا، «آموزه بداء و كتابشناسى آن»، كتاب ماه دين، ش 68ـ69، خرداد و تير 1382، ص 66ـ80.

ـ زمخشرى، محمودبن عمر، الكشّاف عن حقائق غوامص التنزيل، قم، ادب‏الحوزة، 1414ق.

ـ زيد، مصطفى، النسخ فى القرآن الكريم، بيروت، دارالفكر، بى‏تا.

ـ سبحانى، جعفر، الأضواء على عقائد الشيعة الإمامية، قم، موسسه‏الرسالة، بى‏تا.

ـ سيوطى، جلال‏الدين، الدرالمنثور فى تفسير المأثور، بيروت، دارالمعرفه، 1992م.

ـ شوكانى، محمدبن على، فتح‏القدير، قاهره، عالم الكتب، بى‏تا.

ـ صدوق، محمدبن على، الاعتقادات، بيروت، دارالمفيد، 1993م.

ـ ـــــ ، التوحيد، تهران، وزارت ارشاد اسلامى، بى‏تا.

ـ طباطبائى، سيد محمدحسين، الميزان فى تفسيرالقرآن، چ سوم، قم، اسماعيليان، 1393ق.

ـ طبرسى، فضل‏بن حسن، مجمع‏البيان فى تفسيرالقرآن، بيروت، دارالمعرفه، 1986م.

ـ طبرى، محمدبن جرير، جامع‏البيان، تحقيق صدقى جميل عطار، بيروت، دارالفكر، 1995م.

ـ طحان، عبدالرحيم، خطب و دروس الشيخ عبدالرحيم الطحان، جمع و اعداد أبو عبدالرحمن المحروسى، 1431ق. www.al-tahaan.com

ـ طوسى، محمدبن حسن، التبيان فى تفسيرالقرآن، بيروت، داراحياء التراث‏العربى، بى‏تا.

ـ طوسى، محمدبن حسن، العدّة فى اصول الفقه، قم، نشر مؤسسه بعثت، 1376.

ـ طيالسى، سليمان‏بن داود، مسند ابى‏داود، بيروت، دارالمعرفه، بى‏تا.

ـ عسكرى، سيدمرتضى، البداء، نرم‏افزار نورالكلام.

ـ فخر رازى، محمدبن عمر، المحصل، نرم‏افزار نورالكلام.

ـ فراهيدى، خليل‏بن احمد، ترتيب كتاب العين، قم، مؤسسه‏النشر الاسلامى، 1414ق.

ـ قرطبى، محمدبن احمد، الجامع لأحكام القرآن، چ پنجم، بيروت، دارالكتب العلميه، 1994م.

ـ قفارى، ناصربن عبداللّه‏بن على، اصول مذهب‏الشيعة الإمامية الإثنى عشرية، بيروت، دارالنشر، 1414ق.

ـ قمى مشهدى، محمدبن محمدرضا، تقسير كنزالدقائق، تحقيق حسين درگاهى، بى‏جا، مؤسسة الطبع و النشر، 1366.

ـ قنوجى، صديق‏بن حسن، فتح‏البيان الى مقاصد القرآن، تحقيق عبداللّه‏بن ابراهيم فناوى، بيروت، المكتبه‏العصرية، 1412ق.

ـ كلينى، محمدبن يعقوب، الكافى، تحقيق على‏اكبر غفارى، بيروت، دارالكتب‏الاسلاميه، 1388ق.

ـ مجلسى، محمدباقر، بحارالانوار، بيروت، مؤسسه‏الوفاء، بى‏تا.

ـ ـــــ ، مرآه‏العقول فى شرح اخبار آل‏الرسول، تهران، دارالكتب الإسلامية، بى‏تا.

ـ مراغى، احمد مصطفى، تفسيرالمراغى، چ دوم، بيروت، داراحياءالتراث العربى، 1985م.

ـ مفيد، محمدبن محمدنعمان، تصحيح الاعتقاد، بيروت، دارالمفيد، 1993م.

ـ ميبدى، رشيدالدين ابوالفضل، كشف‏الاسرار و عدّه‏الابرار، به كوشش على‏اصغر حكمت، چ ششم، تهران، دانشگاه تهران، 1376.

ـ نجاشى، احمدبن على، رجال النجاشى، تحقيق سيدموسى شبيرى زنجانى، چ پنجم، قم، موسسه‏النشر الاسلامى، 1416ق.

ـ نوبختى، حسن‏بن موسى، فرق الشيعة، بيروت، دارالأضواء، بى‏تا.

ـ نووى، يحيى‏بن شرف، شرح صحيح مسلم، بيروت، داراحياء التراث‏العربى، بى‏تا.

ـ نيشابورى، مسلم‏بن حجاج، صحيح مسلم، تحقيق محمدسالم هاشم، چ دوم، بيروت، دارالكتب‏العلميه، 1994م.

ـ هيثمى، على‏بن ابى‏بكر، مجمع الزوائد، بيروت، دارالكتب العلميه، 1408ق.

\* استاديار دانشكده تفسير و معارف قرآن قم. دريافت: 19/3/90 ـ پذيرش: 29/11/90.

hosseiny43@yahoo.com

[470]ـ ر.ك: ناصربن عبداللّه‏بن على القفارى، اصول مذهب‏الشيعة الإمامية الإثنى عشرية، عرض و نقد.

[471]ـ ر.ك: محمدبن يعقوب كلينى، الكافى، ج 1، ص 146ـ149؛ محمدبن على صدوق، التوحيد، ص 332ـ336؛ محمدباقر مجلسى، بحارالانوار، ج 4، ص 96.

[472]ـ سليمان‏بن جرير از ياران جداشده امام صادق عليه‏السلام بود كه امام را از دو جهت متهم به نادرستى كرد: يكى تقيه و ديگرى بداء. وى گفت: «و اما بداء زمانى پيدا شد كه آنان، براى دانستن گذشته و حال و آينده، در ميان پيروان براى خود مدعى آن منزلتى شدند كه پيامبران در ميان قوم‏هاى خود داشتند. به پيروان خود مى‏گفتند كه فردا يا روزهاى ديگر پس از آن چنين و چنان خواهد شد. اگر حوادث بدان صورت كه پيش‏بينى كرده بودند اتفاق مى‏افتاد، مى‏گفتند: به شما نگفتيم كه چنين خواهد شد؟ خدا به ما دانشى داده است كه جز پيامبران كسى بدان آگاه نيست، و با خدا همان ارتباطى را داريم كه پيامبران داشتند و از آن راه دانش خود را به دست مى‏آورد. و اگر آنچه پيش‏گويى كرده بودند صورت وقوع پيدا نمى‏كرد، مى‏گفتند: خدا انديشه خود را درباره آفريدن آن عوض كرد.» حسن‏بن موسى نوبختى، فرق الشيعة، ص 64ـ65؛ فخر رازى، المحصل، ص 603.

[473]ـ محمدباقر مجلسى، بحارالانوار، ج 4، ص 96.

[474]ـ براى نمونه، ر.ك: محمدبن يعقوب كلينى، همان، ج 1، ص 146؛ محمدباقر مجلسى، همان، ج 4، ص 92.

[475]ـ براى نمونه، ر.ك: محمدبن على صدوق، الاعتقادات، ص 40؛ محمدبن محمد نعمان مفيد، اوائل المقالات، ص 80؛ همو، تصحيح الاعتقاد، ص 65.

[476]ـ شيخ آقابزرگ تهرانى، الذريعه، ج 3، ص 30.

[477]ـ محمدبن اسحاق ابن‏نديم، الفهرست، ص 276؛ شيخ آقابزرگ تهرانى، الذريعه، ج 3، ص 58.

[478]ـ شيخ آقابزرگ تهرانى، همان، ج 3، ص 58.

[479]ـ مير محمدباقر داماد، نبراس الضياء، مقدّمه حامد ناجى اصفهانى، ص 17ـ21.

[480]ـ احمدبن على نجاشى، رجال النجاشى، ص 35.

[481]ـ آقابزرگ تهرانى، همان، ج 3، ص 53ـ85؛ مير محمدباقر داماد، همان، ص 17ـ21.

[482]ـ براى آشنايى با كتاب‏هايى كه در موضوع «بداء» نگاشته شده است يا بخشى از آنها به موضوع «بداء» پرداخته است، ر.ك: محمدرضا زادهوش، «آموزه بداء و كتابشناسى آن»، كتاب ماه دين، ش 68و69، خرداد و تير 1382، ص 66ـ80.

[483]ـ مجتبى الهى خراسانى، كلام اسلامى، ش 19، پاييز 1375، ص 35ـ43.

[484]ـ مهدى نصيرى، شيعه‏شناسى، ش 14، تابستان 1385، ص 139ـ162.

[485]ـ سيدسعيد اختررضوى، «مسأله‏البداء فى ضوء افادات معلم الامة الشيخ المفيد»، رسالة التقريب، ش 6، بهمن 1373، ص 20ـ38.

[486]ـ سيدعلى فانى اصفهانى، الهادى، ش 35، 1358، ص 28ـ35.

[487]ـ عباس زرياب‏خويى، «بداء در كلام اسلامى و ملاحظاتى تازه در حلّ آن»، تحقيقات اسلامى، سال دوم، ش دوم.

[488]ـ خليل‏بن احمد فراهيدى، ترتيب كتاب العين، ص 73؛ محمدبن حسن‏بن دريد، ترتيب جمهره‏اللغه، ج 1، ص 108.

[489]ـ احمد ابن‏فارس، مقاييس‏اللغه، واژه «بداء»؛ حسين‏بن محمد راغب اصفهانى، المفردات فى غريب‏القرآن، ص 113.

[490]ـ احمد ابن‏فارس، همان؛ محمدبن مكرم ابن‏منظور، لسان‏العرب، ج 14، ص 66.

[491]ـ فضل‏بن حسن طبرسى، مجمع‏البيان فى تفسيرالقرآن، ج 3، ص 386.

[492]ـ محمد عزه دروزه، التفسير الحديث، ج 5، ص 180.

[493]ـ محمدبن يوسف ابوحيان اندلسى، البحر المحيط فى التفسير، ج 6، ص 274؛ احمدبن مصطفى مراغى، تفسير المراغى، ج 12، ص 143؛ محمدبن محمدرضا مشهدى قمى، تفسير كنزالدقائق و بحرالغرائب، ج 6، ص 308.

[494]ـ سيد محمدحسين طباطبائى، الميزان فى تفسيرالقرآن، ج 11، ص 380ـ381.

[495]ـ سيدمرتضى عسكرى، البداء، ص 7.

[496]ـ سيدشريف جرجانى، التعريفات، ص 62.

[497]ـ محمدبن يعقوب كلينى، همان، ج 1، ص 197، باب بداء، ح 1.

[498]ـ همان.

[499]ـ همان.

[500]ـ همان، ص 198.

[501]ـ همان، ص 197.

[502]ـ محمدباقر مجلسى، بحارالانوار، ج 4، ص 134.

[503]ـ ر. ك: محمدبن اسماعيل بخارى، صحيح بخارى، ج 4، ص 176.

[504]ـ مبارك‏بن محمد ابن‏اثير، النهاية فى غريب‏الحديث و الاثر، واژه «بداء».

[505]ـ محمدبن اسماعيل بخارى، همان، ج 4، ص 178، پاورقى.

[506]ـ خياط معتزلى، الانتصار و الردّ على ابن‏الراوندى الملحد، ص 6.

[507]ـ ابوالحسن اشعرى، مقالات اسلاميين و اختلاف‏المصلين، ص 222.

[508]ـ فخر رازى، التفسير الكبير، ج 19، ص 52.

[509]ـ محمدبن يوسف ابوحيّان اندلسى، همان، ج 6، ص 399.

[510]ـ صديق‏بن حسن قنوجى، فتح‏البيان الى مقاصدالقرآن، ج 7، ص 71.

[511]ـ مصطفى زيد، النسخ فى القرآن‏الكريم، ج 1، ص 25.

[512]ـ ر.ك: محمدبن ابراهيم‏بن ابراهيم‏بن حسان، دروس للشيخ محمد حسان.

[513]ـ جعفر سبحانى، الاضواء على عقائدالشيعة الامامية، ص 428.

[514]ـ نهج‏البلاغه، ص 158، خ 109.

[515]ـ محمدبن يعقوب كلينى، همان، ج 1، ص 159، ح 2.

[516]ـ همان، ص 160، ح 4.

[517]ـ ر.ك: سيدهاشم بحرانى، البرهان، ج 2، ص 330ـ331.

[518]ـ محمدبن يعقوب كلينى، همان، ج 1، ص 198، ح 10.

[519]ـ همان، ح 11.

[520]ـ محمدبن على صدوق، الاعتقادات، ص 40ـ41.

[521]ـ همان.

[522]ـ محمدبن على صدوق، التوحيد، ص 335.

[523]ـ محمدبن محمد نعمان مفيد، تصحيح‏الاعتقاد، ص 65.

[524]ـ محمدبن حسن طوسى، العدة فى اصول الفقه، ج 2، ص 495.

[525]ـ مير محمدباقر داماد، همان، ص 55.

[526]ـ محمدبن جرير طبرى، جامع‏البيان، ج 8، جزء 13، ص 219.

[527]ـ جلال‏الدين سيوطى، درالمنثور، ج 4، ص 660ـ661.

[528]ـ همان.

[529]ـ همان.

[530]ـ محمدبن احمد قرطبى، الجامع الاحكام‏القرآن، ج 9، ص 231.

[531]ـ رشيدالدين ابوالفضل ميبدى، كشف‏الاسرار و عده‏الابرار، ج 5، ص 211.

[532]ـ اسماعيل‏بن كثير دمشقى، تفسير القرآن‏العظيم، ج 2، ص 538.

[533]ـ سيدمحمود آلوسى، روح‏المعانى، ج 13، ص 245.

[534]ـ محمدبن جرير طبرى، همان، ج 7، جزء 11، ص 22؛ فضل‏بن حسن طبرسى، همان، ج 5، ص 204؛ جلال‏الدين سيوطى، همان، ج 4، ص 391.

[535]ـ فخر رازى، التفسير الكبير، ج 19، ص 72.

[536]ـ رشيدالدين ابوالفضل ميبدى، همان، ج 3، ص 291.

[537]ـ سيدمحمود آلوسى، همان، ج 5، ص 127ـ128.

[538]ـ ر.ك: محمدبن يعقوب كلينى، همان، ج 1، ص 146ـ149؛ محمدبن على صدوق، التوحيد، ص 332ـ336؛ محمدباقر مجلسى، بحارالانوار، ج 4، ص 96.

[539]ـ محمدباقر مجلسى، مرآه‏العقول، ج 2، ص 124.

[540]ـ محمدبن اسماعيل بخارى، همان، ج 7، ص 96؛ مسلم‏بن حجاج نيشابورى، صحيح مسلم، ج 16، ص 14.

[541]ـ احمدبن حنبل، مسند احمد، ج 3، ص 629.

[542]ـ مسلم‏بن حجاج نيشابورى، همان، ج 16، ص 114.

[543]ـ على‏بن ابى‏بكر هيثمى، مجمع‏الزوائد، ج 3، ص 115.

[544]ـ همان.

[545]ـ عبدالرحيم الطحان، خطب و دروس الشيخ عبدالرحمان الطحان، ص 55.

[546]ـ محمّدبن شوكانى، فتح‏القدير، ج 11، ص 3.

[547]ـ احمدبن حنبل، همان، ج 1، ص 252و371؛ محمّدبن عيسى ترمذى، سنن ترمذى، ج 5، ص 123؛ حارث‏بن ابى‏اسامه، بغيه‏الباحث عن الزوائد مسند الحادث، ص 107.

[548]ـ محمّدبن عيسى ترمذى، همان، ج 5، ص 123.

[549]ـ ابوعبداللّه حاكم نيشابورى، المستدرك على الصحيحين، ج 2، ص 325.

[550]ـ محمدبن يعقوب كلينى، همان، ج 7، ص 378.

[551]ـ محمدبن محمدنعمان مفيد، تصحيح‏الاعتقاد، ص 67.

[552]ـ ر. ك: محمدباقر مجلسى، بحارالانوار، ج 4، ص 130ـ131؛ همو، مرآه‏العقول، ج 2، ص 132.

[553]ـ محمدبن احمد قرطبى، همان، ج 7، ص 142؛ جلال‏الدين سيوطى، همان، ج 3، ص 535.

[554]ـ محمدبن جرير طبرى، همان، ج 7، جزء 11، ص 22؛ فضل‏بن حسن طبرسى، همان، ج 5، ص 204؛ جلال‏الدين سيوطى، همان، ج 4، ص 391.

[555]ـ ر.ك: سيدمحمود آلوسى، همان، ج 6، ص 180؛ فضل‏بن حسن طبرسى، همان، ج 5، ص 204.

[556]ـ فخر رازى، التفسير الكبير، ج 19، ص 72.

[557]ـ محمدبن يعقوب كلينى، همان، ج 1، ص 198.

[558]ـ جلال‏الدين سيوطى، همان، ج 7، ص 13.

[559]ـ محمدباقر مجلسى، بحارالانوار، ج 4، ص 94.

[560]ـ محمدبن يعقوب كلينى، همان، ج 4، ص 6.

[561]ـ محمدبن محمدنعمان مفيد، اوائل‏المقالات، ص 80.